

مصطفی صابری: حمید تقوایی شما این سوال را جواب بدهید که الان اگر در قبال این صحبتها که اینجا شد ما بخواهیم مطالبات معینی را در رابطه با اخراج و بیکارسازی ها مطرح کنیم خیلی شسته و رفته چه چیزهایی است؟

حمید تقوایی: در مورد اخراج رفقای دیگر هم گفتند. اخراج بهر بهانه‌ای ممنوع است. اما موارد شخصی پیش میاید مثل مواردی که مقررات داخلی کارگاه زیر پا گذاشته میشود و کارگری در این رابطه مثلا مقصر شناخته میشود. بحث اینجا اینست که این مرجع کیست که اولاً مقررات داخلی کارگاه را تعیین میکند و ثانياً بر آن نظارت میکند و ثالثاً مقصر را میشناسد. این مرجع باید کاملاً کارگری باشد. یعنی مجمع عمومی کارگران و یا تشکلهای واقعی کارگران در شرایطی که وجود داشته باشند. این تشکل های کارگری باید هم بر این آئین نامه‌های داخلی کارگاه و هم در شناخت مقصر کاملاً نظارت داشته باشند. باز این به این معنی نیست که هر مقصری اخراج میشود. آن موقع آن مجمع عمومی میتواند تشخیص بدهد که در چه مواردی کار بجایی رسیده است که باید کارگر را اخراج کرد و یا چه اقدامات دیگری را باید انجام داد. باز در این مورد هم همانطور که اشاره شد این به معنی قطع معیشت کارگر نیست. بیمه بیکاری هست، شرایط کار مشابه در واحدهای دیگر هست و غیره. در هر حال اینها جانبی است. آنچه که صریح و روشن باید در قانون کار برسمیت شناخته بشود ممنوعیت اخراج است. در مورد بیکارسازی ها هم اینجا ضمن صحبت ها گفته شد. اگر بخواهم خلاصه و اثباتی بگویم چه میخواهیم اینست که در مواردی که علت ورشکستگی کارگاه است باید این حق به کارگران داده بشود که بتوانند کارگاه را بدست بگیرند، در صورتیکه البته خودشان تشخیص بدهند میتوانند کارگاه را بدست بگیرند. و سرمایه‌داران و دولتشان باید تضمین کنند که هیچگونه اخلال و چوب لای چرخ گذاشتنی در کار نخواهد بود و شرایط لازم را برای اینکه این کارگاه بتواند بگردد فراهم کنند. در غیر اینصورت دولت باید تضمین بکند که کار مشابهی با همان شرایط به کارگران آن کارخانه می تواند ارجاع کند. همانطور که

منصور حکمت گفت شاید یک کارفرما نتواند این را تضمین کند. ولی اینها دولت دارند و دارند جامعه را میگردانند و دادن کار مشابه برایشان امکان دارد.

ناصر جاوید: من میخواستم روی این نکته تاکید کنم که بنظر من هیچ مرجعی، چه کارگری باشد و چه سرمایه‌داری به طریق اولی، حق اخراج را نباید داد. اخراج کنند دستت را از نان شمت کوتاه کرده‌اند دیگر. دستت را از زندگی کردن پریده‌اند. فکر میکنم اخراج را مطلقا باید ممنوع کرد و حرفش را هم نزد که مجمع کارگری در مورد اخراج میتواند تصمیم بگیرد. با این بحث حمید تقوایی موافقم که اگر قصوری صورت گرفته در مورد قصور و جنبه‌های مختلف قصور یک مرجع کارگری پیاید و تصمیم بگیرد. اما مجازات این نباید اخراج باشد. نباید مجمع کارگری تصمیم بگیرد که رفیق من، کسی که تا دیروز اینجا کار میکرد، فردا اخراج است. بحث اخراج را بنظر من باید مطلقا حذف کرد. باید گفت اخراج به هر بهانه‌ای، بوسیله هرکسی، مطلقا ممنوع است. تنبیهات یک بحث دیگر است. ممکن است تنبیهات عوض کردن نوع کار باشد، تذکر باشد، یا چیزهای دیگری باشد. اما اخراج را نباید بعنوان یک تنبیه به رسمیت شناخت و اجازه داد که اعمال بشود.

مصطفی صایر: رضا مقدم شما در این باره چه میگوئید؟ با توجه به اینکه خواست "اخراج در صلاحیت مجمع عمومی است" خواستی است که ما، حزب کمونیست، گفته‌ایم و خواستی بود که کارگران خودشان در جریان انقلاب مطرح میکردند و اجرا هم میکردند.

رضا مقدم: آن موقع که خواست صلاحیت مجمع عمومی در امر اخراج مطرح بود اگر یادتان باشد اخراج‌ها عمدتا جنبه سیاسی داشت. دولت جمهوری اسلامی و کارفرماها بسرعت شروع به اخراج کارگران مبارز و فعال و رهبران شوراهای و غیره کردند و این شعار هدفش این بود که توده کارگران را به پشتیبانی از

این کارگران جمع کند و خود آن صحنه مجمع عمومی که علت این اخراج را بررسی میکند یک افشاگری سیاسی باشد علیه خود جمهوری اسلامی و کارفرماها. این نقش این شعار در آن دوره بود. من فکر میکنم که اخراج باید ممنوع باشد. اینکه قصور کارگر حین کار مورد بررسی قرار بگیرد باید تحت آن ضوابطی باشد که خود کارگران آن را تعیین میکنند. یعنی آئین نامه انضباطی و هرچه هست که باید در کارخانه که یک عده دارند در یک محیط دسته جمعی کار میکنند، آن را باید خود کارگران نوشته باشند و خود آنها تصویب کرده باشند و من فکر میکنم حکم اخراج در هیچ موردی نباید صادر بشود. در مورد این "انجام وظایف محوله" هم میخواستیم به یک نکته اشاره کنم. در کارخانه‌های ایران زیاد پیش میاید که کارگری را وامیدارند که کاری را که بخاطرش استخدام نشده انجام بدهد. مثلا کارگری کارگر انبار است و ممکن است شب دوتا پرسکار نتوانند بپایند و کارگر انبار را بدون آنکه آن تخصص را داشته باشد وامیدارند که مثلا برود سر پرس کار کند و بارها اتفاق افتاده است که سوانح حین کار که منجر به مرگ و نقص عضو شده اینطور پیش آمده. کارگران در برابر اینکه کاری که بخاطرش استخدام شده‌اند را به آنها بدهند زیاد مقاومت میکنند. مثلا اگر برقکارند کار برقکاری کنند و رانندگی به عهده بگیرند و نظیر اینها. این فرمول دست کارفرماها را باز میگذارد که کارگر را وادار کنند به انجام آن کاری که بخاطرش استخدام نشده‌اند.

مصطفی صاهر: ایرج آذرین شما نظرتان در مورد شعار اخراج در صلاحیت مجمع عمومی است چیست؟ این را توضیح بدهم که لااقل رفقا ناصر جاوید و رضا مقدم معتقدند که نباید هیچ مرجعی را برای تعیین اخراج معلوم کرد بلکه اخراج باید ممنوع باشد و قانون باید همین را تذکر بدهد. نظر شما چیست؟

ایرج آذرین: منم کاملا با همین موافقم. منم فکر میکنم اخراج باید بطور کلی ممنوع باشد. ببینید اینجا که در این ماده ۲۷ و در همه مواردی که

سرمایه‌داران و کارفرمایان قانون کار مینویسند این حق را به کارفرما میدهند. ما اینجا همه توافق داریم که کارفرما بهیچوجه چنین حقی را ندارد. بحث درباره وظایف محوله هم نبود. بحثی که اینجا شد این بود که اگر مقررات داخلی که خود کارگران تنظیم کرده‌اند توسط کارگری شکسته بشود، آنها به آن رسیدگی میکنند. من فکر میکنم حتی در حالت آن رسیدگی هم حکم اخراج نباید جاری بشود. اگر بپرسیم کارگری عملی انجام داده که نه با ملاک وظایف محوله، بلکه بر طبق قوانین فرضاً مترقی یک کشور، قانون را نقض کرده‌است، این معنی‌اش این است که همان چیزی که قانون عمومی پیش بینی کرده‌است انجام میشود.

مصطفی صابر: منصور حکمت شما میخواهید صحبت کنید. منتها این سوال را هم جواب بدهید. آیا با این صحبت‌ها بنظر شما شعار اخراج در صلاحیت مجمع عمومی را الان دیگر نباید بگوئیم؟

منصور حکمت: شعار اخراج در صلاحیت مجمع عمومی است علاوه بر آن چیزی که رضا مقدم گفت یک پایه دیگر هم داشت و آن این بود که مساله اخراج عوامل ساواک و رژیم سلطنتی در کارخانه‌ها در اوان انقلاب خیلی مطرح بود. هم جمهوری اسلامی میخواست کارگر مبارز را اخراج کند و هم کارگر مبارز میخواست رژیم سابق را اخراج کند. این شعار یک مقدار داشت این را تعیین میکرد که کی باید اخراج شود. نه اینکه مرجع تشخیص اخراج کیست. من فکر میکنم هنوز مجمع عمومی کارخانه حق دارد هرکسی را از کارخانه بیرون کند. بحث سر اینست که آیا در قانون کار باید بند اخراج داشت یا نه، و نه اینکه مجمع عمومی کارگران، بعنوان عالیترین مرجع آن جغرافیای سیاسی و اقتصادی که به آن میگوئیم کارخانه، چه حقوقی دارد. این بحث دیگری است. بنظر من مجمع عمومی کارخانه خیلی کارها میتواند بکند که در قانون ممکن است نباشد و خیلی کارها میتواند بکند که در سطح صوری با هزار و یک قانونی که از مجلس گذشته تناقض داشته باشد. من این را قانون

اساسی مملکت میدالم که مجمع عمومی کارخانه چکار دارد میکند. در مورد اخراج به این شکل متعارفی که داریم از آن حرف میزنیم، یعنی اخراج توسط کارفرما که آن شعار هم در برابر این است، این را میخواهم بگویم؛ فرض کارفرما اینست و از نظر او فرض درستی هم هست که من که دارم به یک عده زور میگویم. اینها حتما نمیخواهند کار کنند، حتما حوصله ندارند، حتما از زیر کار در میروند، حتما دارند به من کلک میزنند. طرف با این فرض به کارخانه میاید که عدهای را به زور آورده است و در نتیجه آنها مدام میخواهند از یک چیزهای مقرر شانه خالی کنند. وقتی کارفرما شدت کار را زیاد میکند، آنها میخواهند کم کاری کنند، یا بی انضباطی کند و غیره. از نظر او اخراج اهراری است برای جلوگیری از این. اما اگر این فرض را برداریم، یعنی فکر کنیم که کارگر مرض که ندارد، آنوقت چرا باید بطور مکرر زیر وظایف محوله بزنند؟ خوب صبح آمده کارخانه که کارش را بکند دیگر. اگر این وظایف محوله یک عیبی دارد باید فکری راجع به آن کرد. وگرنه کارگر دیوانه نیست که بلند بشود و از خانه اش بیاید سر کار و بعد شروع کند مست بازی در بیاورد و به خودی به این و آن بد و بیراه بگوید و یا ابزار را خراب بکند و غیره. کارگر آمده کارش را بکند و اگر این کار یک شتاب قابل قبولی دارد، اگر این مقررات آزادمنشانه و متمدن است، آنوقت آدم می رود کارش را میکند دیگر. یعنی این فرض که کسی ممکن است مدام در کارخانه مشکل ایجاد بکند که حتی ما همکارانش در کارخانه از دستش کلافه بشویم و ندانیم چکارش کنیم و غیره، این فرض را باید الداخت دور. آدمهای متمدن آمده اند در یک محیط متمدن (این فرض ماست) کار بکنند و دلیلی نیست که اینها بهبود مزاحمت درست کنند. اگر یک حالت استثنائی پیش آمد، آن حالت استثنائی را دیگر در قانون نمی نویسند. در غیر اینصورت مثل فقه اسلامی میشود. اگر زلزله آمد و شما روزه بودی و از جائی پرت شدی و داخل پار مواد غذایی افتادی و چیزی را سهوا قورت دادی چه میشود! ما توضیح المسائل کارخانه را که نمیخواهیم بنویسیم. ما میخواهیم مقررات آن را بنویسیم. بنابراین بندی بعنوان اخراج احتیاج نداریم. اگر کسی

بسرش زد و هر روز که آمد شروع کرد به اذیت کردن دیگران و اصلاً پشت دستگاه فرقت و هزار و یک اخلال پیش آورد، خوب مجمع عمومی کارخانه مال همین موقع است. که بیاید و بگوید رضا مقدم بگوید کار دسته جمعی داریم می‌کنیم و اگر اخلال کنی نمیتوانیم با هم کار کنیم. بنابراین گرفتن کار یک نفر از او و عذرش را خواستن و بردنش به یک واحد دیگر، اینها همه جزو اختیارات مجمع عمومی است. شاید اخراج لغتی است که هنوز بوی کارفرمایی میدهد. وگرنه یک تیم میتواند یک نفر را از تیم کنار بگذارد و بگوید شما امروز بازی نکن. یک نکته دیگر هم در این رابطه میخواهم بگویم. بنظر من همه اینها یعنی اینکه قانون کار نمیتواند بدون تعهد دولت قانون کار تکمیلی باشد. تعهد دولت این وسط چیست؟ نسبت به تامین معاش کسانی که مسالشان با کارفرمای بنگاه خودشان حل نمیشود. اینجا هم‌ا‌ش صحبت حل اختلاف است. خوب اینجا رای صادر میشود که یا این مقصر است و یا آن یکی. در این حالت که کارفرما میگوید صرف نمیکند و باید این واحد را ببندم تعهد دولت چیست؟ بنظر من دولت موظف است که بعنوان اراده دسته جمعی کارفرمایان از قول تمام کارفرمایان تعهدات اساسی در قبال طبقه کارگر بپردازد که تمام بحث تامین معاش کارگر و جلوگیری از کاهش رفاهش در شرایط ورشکستگی این یا آن کارگاه به این مساله برمیگردد.

حمید تقوایی: لازم است درباره آنچه در مورد اخراج گفتم توضیحی بدهم. من گفتم که چیزی که در قانون باید صریح و بدون قید و شرط بیاید اینست که اخراج ممنوع است. اخراج کارگر به هر دلیلی ممنوع است. منتهی بحثی که درباره مجمع عمومی داشتم این بود که فرض بر این است که مجمع عمومی و یا هر تشکل واقعی کارگری که میتواند در موارد مختلف تصمیم گیری کند، فقط درباره نقض آئین نامه از طرف کارگران که تصمیم نمیگیرد. این تشکل در مورد خود آن آئین نامه هم تصمیم گرفته و عالی ترین مرجعی است که در کارخانه میتواند تشخیص بدهد که این به اصطلاح نقض آئین نامه تا چه حد تقصیر کارگر بوده، تا چه حد ناشی از شدت کار و فشارهای دیگری بوده که

کارفرما بوجود آورده و تمام اینها. در این حالت مجمع عمومی بالاخره آن مرجعی هست که میتواند در مورد اخراج کارگر هم تصمیم گیری بکند. بهرحال منظور من این بود که اینها مواردی نیست که در قانون توضیح داده بشود. اینها فقط استدلالهایی است که کارگران میتوانند در برابر این ایراد احتمالی قرار بدهند که کسی بگوید در صورتی که کارگری آمد و ظفره رفت و غیره باز هم شما میگوئید اخراج ممنوع؟ من میگویم در این صورت مجمع عمومی تصمیم میگیرد. کاربرد این بحث در این مقطع این است که به اصطلاح این نوع ایرادات فرضی را که جلوی ما میگذارند خلع سلاح بکنیم. آنچه که در قانون کار باید بیاید ممنوعیت اخراج است.

مصطفی صاغر: در مورد اخراج اجازه بدهید که یک نکته را بگویم که البته قبلا اینجا گفته شد. ادعای حذف ماده ۳۳ قانون کار قبلی، یعنی اختیارات کارفرما در اخراج کارگر، در متن فعلی یک دروغ محض است و حق اخراج کارگر توسط کارفرما در این قانون کاملا به رسمیت شناخته شده است. تبصره ماده ۱۵ که ترکیب هیات های تشخیص چیست، میگوید "کارگری که مطابق نظر هیات تشخیص باید اخراج شود حق دارد نسبت به این تصمیم به هیات حل اختلاف مراجعه و اقامه دعوی نماید". حمید تقوایی شما فکر میکنید این تبصره جایی را برای این باز گذاشته که کسی ذره‌ای در این مورد شک کند که هیات تشخیص علی‌الاصول کارگر را باید اخراج کند؟ آیا ممکن است هیات تشخیص به نفع کارگر هم نظر بدهد؟

حمید تقوایی: ببینید این تبصره هم از آن مواردی است که مانند خیلی نمونه‌های دیگر در این قانون کار ظاهرا جمله بصورت "حق کارگر" فرمولبندی شده است ولی دارد یک حق خیلی اساسی را از کارگر سلب میکند و اختیارات بی قید و شرطی را به کارفرما و مراجع کارفرمایی میدهد. از قبیل خود همین هیات تشخیص که یک مرجع کاملا کارفرمایی - دولتی است و هیچ ربطی به کارگر ندارد. این تبصره تمام اهمیتش برای قانون کار این است که

بگوید هیات تشخیص حق دارد کارگر را اخراج کند. منتها اینطور نوشته شده که کارگری که مطابق نظر هیات تشخیص اخراج میشود حق دارد به هیات حل اختلاف مراجعه و اقامه دعوی کند. که اگر اشتباه نکنم آن هیات حل اختلاف هم یک هیات ۱۲ نفره است که ۱۱ نفرشان معاونان وزیر و وزیر و غیره‌اند. این تبصره، همان ماده ۳۳ قانون قبلی است که بصورت یک تبصره‌ای در یک بند دیگری بصورت "حق کارگر برای اقامه دعوی" نوشته شده ولی دارد میگوید هیات تشخیصی که من از دو نماینده کارفرما و یک نماینده شورای اسلامی تشکیل داده‌ام حق دارد اخراجت کند و تو هم اگر شکایتی داری برو پیش هیات حل اختلاف که یازده تا معاون وزیر در آن نشسته‌اند. تازه آخرش هم معلوم نیست چه میشود.

مصطفی صابر: کاملاً همینطور است، اجازه بدهید برای اطلاع شنوندگان ترکیب هیات حل اختلاف استان را بخوانم. سه نفر از نمایندگان کارگران به انتخاب کانون هماهنگی شوراهای کار استان، یا کانون انجمن‌های صنفی کارگران و یا مجمع نمایندگان کارگران واحدهای منطقه، که در بندهای قبلی دیدیم این دوتای آخر پوچ است و فقط شوراهای اسلامی هستند، دو نفر نماینده کارفرمایان به انتخاب مدیران واحدهای منطقه، و سه نفر نماینده اداره کل کار و امور اجتماعی، که برای دو سال انتخاب میشوند. یعنی اخراج کارگر، که ظاهراً کارگر حق اعتراض دارد دست آخر با این هیات حل اختلاف باید یکسره بشود و از پیش جوابش معلوم است.

رضا مقدم: این بوروکراسی‌ای که تعیین شده برای اینکه اگر کارگر را از کارخانه بیرون کردند بعد بتواند شکایت بکند و به اصطلاح حق خودش را بگیرد نوعی اخراج دیگر است. میگویم چطور. اینجا هفت هشت ده تا ارگان درست کرده‌اند که موقعی که شما را از کارخانه اخراج کردند بتوانید به آنها رجوع کنید. این تقریباً ۹ ماه تا یکسال طول میکشد تا بفهمند که شما یکسال پیش از آن یکی کارخانه "به اشتباه" اخراج شده بودید. این یعنی اینکه

سرخورده‌ات میکنند، فکر کنی که حالا اگر هم برگردم سر آن کار حسنی ندارد، بهتر است بروم یک کار دیگری پیدا بکنم. این یکسال را از کجا بخورم. در کارخانه جامکو ۴ نفر را اخراج کرده‌اند و دادگاه رای داده که اینها میتوانند برگردند سر کار. ولی اینها ۸ ماه است در همین دوایر دولتی دارند میدوند و هنوز سر کار برنگشته‌اند و یکی شان هم کارگر زن نمونه سال ۶۷ است. خانم محسن آبادی. میگوید پرونده من پر تشویقنامه است. این نوع دیگری از اخراج است که میگوید اگر از کارخانه اخراجت کردم و اعتراض داشتی چنان میدوانمت که دست از اعتراضت هم برداری و به نفعت هم باشد که بروی دنبال کار دیگر.

ایرج آذرین: اجازه بدهید ماده ۱۶۶ را بخوانم. حمید تقوایی به آن هیات بدوی اشاره کرد. وقتی به خود هیات حل اختلاف میرسیم که حکمش قطعی است، طبق ماده ۲۷ اگر کارگری دوسال کار کرده باشد و اخراج بشود کارفرما باید ۴ ماه حقوق به او بدهد. اما اگر آمد پیش هیات حل اختلاف و این هیات گفت که خیر این اخراج غیر موجه است و بیهود اخراجت کرده‌اند و میتوانی برگردی سر کارت (و در این فاصله که بقول رضا مقدم ممکن است یکسال هم باشد کارگر پس از دوندگی کار دیگری گیر آورده بود و نخواست برگردد سر کار سابقش)، آنوقت فقط سالی ۴۵ روز میگیرد. یعنی کسی که ناحق هم اخراج شده یک ضرر دیگر هم میکند.

رضا مقدم: یک ماده دیگری در فصل اخراج هست که خیلی مهم است. یک ماده ۲۸ اینجا هست که مخصوص کارگران مهارت و رهبران کارگران است که حکم میدهد که اینها را براحتی بتوانند اخراج کنند. همانطور که میدانید در خیلی کشورها جنبش کارگری توانسته این حق را بدست بیاورد که نماینده‌های کارگری یک مصونیتی داشته باشند در مقابل دستگیری، اخراج و غیره. این ماده صریحا از نمایندگان "قانونی" کارگران اسم میبرد (هیچ جای دیگر در این قانون توضیح داده نشده که نماینده قانونی به چه نماینده‌ای میگویند). بنابراین

بمجرد اینکه کسی رهبر مبارزه‌ای بشود میتواند با عنوان کردن اینکه شما نماینده "قانونی" کارگران نیستید اخراجش کند. یا در انتخابات شوراهای اسلامی اگر کسی خود را کاندید کند کارفرما میتواند فوراً او را اخراج کند به این بهانه که شما داوطلب واجد شرایط نیستید. شرایطش را هم که آن انجمن اسلامی‌ها میگویند. التزام عملی به ولایت فقیه و اسلام و اینهاست. این فکر میکنم یک ماده ویژه است برای اخراج کارگران مبارز.

فصل یازدهم

بیمه بیکاری

* بیمه بیکاری و لایحه کار * شرایط گرفتن بیمه بیکاری * مقدار و مقررات دریافت بیمه بیکاری * بیمه بیکاری و تامین اجتماعی * امکان پرداخت بیمه بیکاری در اقتصاد موجود * بیمه بیکاری، حق کارگران یا اعانه * بیمه بیکاری و خسارت اخراج

مصطفی صابو: پردازیم به بحث دیگری که مستقیماً به بحث بیکارسازی و اخراج مربوط میشود، یعنی موضوع بیمه بیکاری. بد نیست اشاره بکنم که کلاً مسأله بیمهها در قانون کار جمهوری اسلامی مطرح نیست و ظاهراً مبحث بیمهها از نظر نویسندگان این قانون مربوط به قوانین تامین اجتماعی است. شاید بهتر باشد راجع به کل مبحث بیمهها وقت دیگری صحبت بکنیم. اما در مورد بیمه بیکاری اینجا جا دارد صحبت بکنیم. با توجه به اینکه در تبصره ماده ۳۰ لایحه کار جمهوری اسلامی گفته که "دولت مکلف است با توجه به اصل ۲۹ قانون اساسی و با استفاده از درآمدهای عمومی و درآمدهای حاصله از مشارکت مردم و نیز از طریق ایجاد صندوق بیمه بیکاری نسبت به تامین معاش کارگران بیکار شده کارگاههای موضوع ماده ۴ این قانون و با توجه به بند ۲ اصل ۴۳ قانون اساسی امکانات لازم را برای اشتغال مجدد آنان فراهم نماید." شهلا دانشفر، شما کلاً راجع به بیمه بیکاری در قانون کار جمهوری اسلامی چطور فکر میکنید؟

شهلا دانشفر: بنظر من این بندی که شما خواندید، و کلاً قانون کار جمهوری اسلامی، به مسأله جواب نمیدهد. اینجا اولاً بیمه بیکاری را بیشتر در رابطه

با بیکارسازی ها و کارگران بیکار شده مطرح کرده و ثانیاً تازه این را به قانون تامین اجتماعی احاله داده است و قانون بیمه بیکاری که الان هست دوباره به مجلس داده شده و پادرواست. حال آنکه بیمه بیکاری باید بنظر من شامل حال همه کارگران بشود. کارگری که اخراج میشود و از کار بیکار میشود، و کارگری که آماده بکار است، باید دولت در قبال معاش و زندگی آنها متعهد باشد. بنابراین این حق هر فرد آماده به کار است که زندگی‌اش تامین باشد و بتواند از بیمه بیکاری استفاده بکند. بهمین دلیل همه افراد بالاتر از ۱۸ سال که نام خود را در مراکز کاریابی مینویسند باید بتوانند از بیمه بیکاری استفاده بکنند.

مصطفی صابر: ناصر جاوید، شما فکر میکنید که بیمه بیکاری باید در متن قانون کار بیاید یا اینکه موضوعی است مربوط به قوانین تامین اجتماعی و آنجا باید گنجانده بشود؟ بطورکلی نظرتان راجع به تبصره ماده ۳۰ در مورد بیمه بیکاری چیست؟

ناصر جاوید: تبصره ماده ۳۰ هیچ ربطی به بیمه بیکاری ندارد و اشاره‌ای هم به بیمه بیکاری نمیکند. این تبصره ماده ۳۰ است که خود این ماده از زلزله و جنگ و اینطور چیزها صحبت میکند و میگوید اگر بر اثر این حوادث کارگاههایی کارشان بخواهد، آنوقت "دولت مکلف است" که یک کارهایی بکند و از طریق یک صندوق بیمه بیکاری فعل و انفعالاتی صورت بگیرد و معیشت کسی تامین بشود. اینجا، حتی در همین محدوده هم، صریح نمیگوید که کارگرانی که در اثر این حوادث بیکار شدند بالاخره بیمه بیکاری بگیرند یا نمیگیرند. معیشت شان تامین میشود یا نمیشود. یک تبصره عامی را نوشته که هیچ چیز نگفته باشد. اما در مورد خود بیمه بیکاری: اگر در جامعه سرمایه‌داری بیمه بیکاری را کنار بگذاریم یک پای تمام بحثی که راجع به حفظ امنیت شغلی داشتیم میلنگد. بیمه بیکاری جز لاینفک ای امنیت شغلی برای کارگر است. شهلا دانشفر اشاره کرد و من هم همین اعتقاد را دارم که به

مجرد اینکه کارگر برای کار ابراز آمادگی میکند و به نهاد های ذیربط در جامعه اطلاع میدهد، از همان موقع باید از نظر شغلی تامین بشود و اگر نیست باید بیمه بیکاری به او پرداخت بشود. این بیمه بیکاری باید آنقدر پوشش وسیعی داشته باشد که کارگرانی که در کارخانه های مختلف به دلایل معین بیکار میشوند و از کاری به کار دیگر منتقل میشوند را کاملا در بر بگیرد. بهرحال اگر بیمه بیکاری را حذف کنید بنظر من نمیتوانید حرف جدی ای درباره امنیت شغلی بزنید. به این اعتبار من فکر میکنم بیمه بیکاری حتما باید در قانون کار بیاید و آنجا که از امنیت شغلی صحبت میشود بیمه بیکاری باید با شرح و بسط گفته بشود و دقیقا تعریف بشود.

مصطفی صابر: ایرج آذرین، شما نظرتان درباره بیمه بیکاری بطور کلی و در این قانون چیست؟

ایرج آذرین: در این قانون همانطور که دوستان گفتند هیچ اشاره ای به بیمه بیکاری نشده و هیچ ماده ای درباره آن وجود ندارد. چیزی که شما قرائت کردید تبصره ای است بر ماده دیگری که آن ماده راجع به توقف کار در کارگاه در اثر زلزله و غیره است و اینکه کارگر را بعد از اینکه کارگاه مجدد پراه افتاد استخدام کنند. تبصره بر این ماده در حقیقت قانونی کردن بیکارسازی است. یعنی با اینکه در خود ماده ۳۰ گفته کارگران باید مجددا اشتغال پیدا کنند، در این تبصره میگوید آنها که مجددا اشتغال پیدا نمیکنند تکلیفشان چه میشود. این تبصره نخواستیه بیمه بیکاری را مطرح کند. در مورد این قانون همانطور که شما اشاره کردید مساله بیمهها کلا پیرونش افتاده است. همه جای دنیا قانون کار و بیمه های اجتماعی یک مجموعه قوانین است که فکر میکنم در نشست اول راجع به همین مساله صحبت کردیم. مساله خیلی روشن است. سوال اینست که چه قوانینی بر زندگی طبقه کارگر که تنها راه زندگی کردنش در این جامعه فروش نیروی کارش است حاکم است. بخشی از این بر میگردد به رابطه اش با سرمایه دار و کارفرما. اینکه چطور کار میکند و نیروی کارش را

چطور میفروشد، مقرراتش در قانون کار چیست و غیره. و بخش دیگرش بر میگردد به اینکه بهرحال وقتی به سن بازنشستگی میرسد، از کار افتاده میشود، بیکار میشود و غیره زندگیاش چطور تامین میشود. بنابراین باید انواع بیمهها بعنوان جزء متمم قانون کار وجود داشته باشد. از بیمه بیکاری گرفته تا بیمه بازنشستگی و سالمندی و از کار افتادگی. در حقیقت تمام وجوه تامین اجتماعی باید در این قانون باشد. این قانون خیلی ناقصی است. به طریق اولی بیمه بیکاری باید حتما در قانون کار بیاید. اینجا اشاره شد که بدون این خیلی از مباحثی که راجع به آن صحبت کردیم در حقیقت ناقص میشود. خیلی صریح و روشن باید مادهای وجود داشته باشد که برای کلیه کسانی که آماده بکار هستند باید بیمه بیکاری پرداخت بشود. این بیمه باید مکفی باشد. نباید سطح زندگی کارگرانی که بیکار شدهاند سقوط کند. باید برابر آخرین دستمزدی باشد که میگرفتند. باید مستقل از جنسیت و ملیت و تابعیت باشد و بهرکس که میخواهد در آن جامعه کار کند و در گرداندن جامعه با کار خود شرکت کند پرداخت بشود. باید دسترسی به آن ساده باشد. پیچ و خم های بوروکراتیک را لازم ندارد. باید مراکز کاریابی وجود داشته باشد که فرد به آن رجوع میکند. یا کار مناسب به او میدهند (که کار مناسب یعنی کاری که با مهارت تان، محل سکونت تان و غیره خوانایی داشته باشد) و اگر نمیتواند آنوقت ملزم است به شما بیمه بیکاری پرداخت کند. و بالاخره بیمه بیکاری باید به خرج کارفرماها و دولتشان پرداخت بشود.

مصطفی صاها: منصور حکمت، وقتی کارگران بیمه بیکاری را مطالبه میکنند، بورژواها همیشه در مقابل اینطور استدلال میکنند که اگر بیمه بیکاری پرداخت بشود و مکفی باشد و دسترسی به آن آسان باشد آنوقت بیکارگی و تن پروری بالا میرود و خیلی ها کار نمیکنند و امثالهم. و دقیقا با همین نوع استدلال است که مثلا در قانون بیمه بیکاری خود جمهوری اسلامی هم میابند و میگویند فرضا آنها که ۶۵ سال علیرغم میل خودشان و با فشار و اجبار اخراج شده

و خسارت اخراج هم نگرفته‌اند* بیمه بیکاری شامل اینها میشود که تازه برای مدت ۶ ماه یا یکسال است و مبلغش هم بسیار کم است. شما در مقابل این استدلال چه می‌گوئید؟

متصور حکمت: اینها قضاوتی است در مورد شخصیت کارگر. این حرفها یعنی دارند به کارگر دشنام میدهند. می‌گویند اگر مجبورت نکنیم که بخاطر نان شبت بدوی، در خانه میتشین و خودت را باد میزنی. تو علاقه‌ای به شرکت در فعالیت اجتماعی نداری، علاقه‌ای به ساختن چیزی و انجام کار مثبتی نداری. من می‌گویم امتحانش ساده است. دو سال بیمه بیکاری مکفی به همه بدهند ببینیم اینطور میشود یا نه. نسیه که نمیشود ادعا کرد. منم خیلی ساده می‌گویم اینطور نیست. همین. تخطئه کردن یک بخش عظیم جامعه بهمین سادگی نمیتواند توجیهی برای ندادن بیمه بیکاری باشد. بیمه را بدهید و بعد اگر کسی کار نکرد فکری برای ایجاد الگیزه برای کار کردن بکنید. که آنهم یعنی اینکه محیط کار جای خیلی سالم و دلچسپی برای فعالیت خلاق و مولد باشد.

حمید تقوایی: در مورد این سوال آخرتان می‌خواستم به نکته‌ای اشاره کنم. این که بیمه بیکاری به همه افراد آماده به کاری که به مراکز کاریابی مراجعه میکنند پرداخت بشود ممکن است در ایران چیزی جدیدی باشد اما در خیلی از کشورهای اروپایی کارگران این حق را گرفته‌اند و جزو قانون است. شاهد رشد هیچ نوع تن پروری و بیکارگی ای هم نیستیم. مساله این است که در هر حال این جامعه سرمایه‌داری است که مسئول است برای تمام نیروی آماده به کار در آن جامعه کاری بوجود بیاورد. و کسی که میرود و به این مراکز رجوع میکند طبعاً آماده پذیرش کار است. مساله این نیست که کسی میتواند حتی بر فرض هم که بخواهد بدون شرکت در فعالیت اجتماعی پولی بگیرد. این راه بهر حال بسته‌است. چون اگر مرکز کاریابی کار مناسب را داشته باشد فرد سر کار میرود. مساله اینست که اگر نتوانستند کار را عرضه کنند آنوقت باید

زندگی او را تامین کنند. این استدلال بنا بر این از این نظر هم پوچ است. اما اگر این سوال مطرح بشود که چطور میشود کسی که کاری نمیکند پولی بگیرد و به اصطلاح فلسفه قانونی که ما می‌خواهیم زیر سوال برود، آنوقت جواب خیلی ساده است. ما می‌گوئیم تمام سرمایه‌ها و کارخانه‌ها و وسائل تولید جامعه دست شماست و شما هستید که استخدام میکنید، اگر شما نمیتوانید کاری برای فرد آماده به کار در جامعه ایجاد کنید مسئول تامین او هستید. بهمین سادگی بنظر من میشود جواب این نوع استدلالها را داد. بنا بر این فکر میکنم بیمه بیکاری باید نه تنها به کسانی که قبلا کار می‌کرده‌اند و بیکار شده‌اند، بلکه بهر کسی هم که تازه به سن قانونی کار میرسد و آمادگی خود را برای کار کردن اعلام میکند تعلق بگیرد و به همین صراحت در قانون کار ذکر بشود.

ناصر جاوید: بنظر من همانطور که گفتید این استدلال را سرمایه‌دار بویژه در کشوری مثل ایران پیش میکشد و راستش حق هم دارد. چون با این شرایط کاری که ایجاد کرده هیچ آدمی تا سرنیزه روی سرش نباشد نمیرود آنجا کار کند. وحشت دارد از اینکه روزی فرزندش کارگر بشود. چون میداند شرایط کار چیست. شرایطی که از اول تا بحال داریم راجع به آن صحبت میکنیم. مثلا در ماده مربوط به خاتمه قرار داد کار نوشته است "از کار افتادگی کارگر". تو وارد پروسه کاری که میشوی که میتواند ظرف سه چهار سال از کار افتاده‌ات کند. پروسه کاری که در آن هیچ حقوقی نداری. پروسه کاری زندگی را بر تو حرام میکند و اصلا بشر به حسابت نمی‌آورد. سرمایه‌داری که نشسته جامعه را اینطور سازمان داده است که کار کردن بدترین چیز است، زجر کشیدن و شکنجه است، خوب حق دارد فکر کند اگر بیمه بیکاری باشد کسی دیگر سر کار نمیرود. خوب این یعنی باید شرایط کار عوض بشود. شرایط کار را انسانی کنید تا همه بخواهند کار کنند. فکر میکنم وقتی که کارگر میگوید بیمه بیکاری باید باشد، از آنطرف هم شرایط کار خیلی انسانی‌تری را مد نظر دارد. مجموعه این مطالبات با همدیگر معنا میدهد.

منصور حکمت: اجازه بدهید یک نکته را اضافه بکنم. این استدلالها تبلیغات است. وقتی فرضاً شوهر ملکه انگلستان بیمه بگیران را مفتخور میخواند، که خودش معلوم نیست مواجپ کلانش را بابت چه کاری میگیرد، یا فلان آخوند یا فلان سرمایه‌دار که خصلت اجتماعی خودشان بیکارگی است، به طبقه‌ای که در همان مقطع دارد بار تولید اجتماعی را بدوش میکشد میگوید اگر من همان حد نازل آسایش را برای تو تضمین بکنم آنوقت دیگر کار نمیکنی، این دیگر تبلیغات صرف است. من میگویم بیمه بیکاری ربطی به این ندارد که کارگر چه کاری برای تو میکند. بیمه بیکاری حق هر آدمی است که بدنیا میاید و به سن کار میرسد و بالاخره باید جامعه آسایش او را تامین کند. یا این جامعه میتواند او را در فعالیت تولیدی شرکت بدهد و یا نمیتواند، بهرحال باید آسایش او را تامین کند. من که به سن ۱۸ سالگی میرسم مسئول این نیستم که شما دنیا را چطور چیده‌اید، و آیا در گوشه‌ای جایی و ایزاری برای کار من گذاشته‌اید یا نه. اگر نمیتوانید باید تاوان آن را بدهید و آن این است آدمهایی که در جامعه شما بدنیا میایند باید از رفاه و آسایش برخوردار باشند. با کار یا بی کار. بنظر من تمام این استدلال بدبینی سرمایه و بدبینی بورژوا به ذات بشر را نشان میدهد. فرض میکند که تمام تولید و خلاقیت جامعه بشری ناشی از زورگویی و فشار طبقات بالاست. فکر میکند که بشر خود بخود مغرب است و میخواهد خود و جامعه را تلف کند. اتفاقاً عکس این درست است. بمجرد اینکه این فشارها از بین برود، به مجرد اینکه دیگر طبقه حاکمه‌ای در جامعه نباشد، آنوقت تازه خلاقیت انسانها شکوفا میشود و تازه آنوقت است که ما ظرفیت‌های واقعی انسانها را برای انجام کار مفید و سودمند بحال جامعه را می بینیم.

رضا مقدم: بنظر من استدلالی که به آن اشاره شد خیلی پوچ است. در ایران که بیمه بیکاری به کسی نداده‌اند که بپینند باعث تن پروری میشود یا نه. اما در کشورهای دیگری که بیمه بیکاری برقرار است و کارگران دارند الان بیمه بیکاری میگیرند تمام جنبشها و اعتراضات همان کارگرانی که بیمه بیکاری میگیرند

بر سر خواستن شغل است. ببینید یک جامعه‌ای درست کرده‌اند که بعنوان مثال عده‌ای در آن مسکن ندارند و عده دیگری کارگر را هم بزور ارتش، بیکار نگهداشته‌اند که فروند برای آنها مسکن درست کنند. که هم کار پیدا کنند و هم آنها مسکن پیدا کنند. در مورد تمام نیازهای جامعه همینطور است. یعنی زمانی یک جامعه میتواند بیکار داشته باشد که خود جامعه بیاید بگوید ما احتیاج به چیز دیگری نداریم. اگر نیاز در جامعه هست بنابراین کار هم باید باشد. این سیستم موجود است که نمیگذارد کسی کار کند. به ارتش حقوق میدهند که آدمها را بزور بیکار نگهدارد. در همین بیکارسازی های اخیر دیدیم. پاسدار آورده‌اند که کارگران را بزور از کارخانه بیرون کنند که کار نکنند. چه کسی مفتخوری کرده؟ قرآن سر قبر خواندن و زندگی کردن که شیوه زندگی تمام این آخوندهاست خیلی کار است؟ بنظر من ادعای پوچی است.

منصور حکمت: فقط میخواستم اضافه کنم که یک تاثیر جانبی چنین تبلیغاتی میتواند احساس شرمی باشد که ممکن است خود کارگر نسبت به بیمه بیکاری گرفتن پیدا کند. ممکن است فکر کند این خجالت آور است که من کار نکنم و بیمه بیکاری بگیرم. همانطور که حمید تقوایی گفت کسی بیمه بیکاری را میگیرد که میرود و به یک دفتری میگوید من آماده‌ام کار بکنم. آدرس را بدهید بروم سر کار. این آنها هستند که نمیتوانند به کسی کار معرفی بکنند. به این دلیل کارگر باید بیمه بیکاری را عمیقا حق خودش بداند. این نه صدقه کسی است و نه ارفاقی که جامعه کرده. این وظیفه جامعه است و بخشی از تولید اجتماعی همان طبقه است که دارد در اختیار او قرار میگیرد. به این معنی فکر میکنم این استدلال اساسش بر مالکیت بورژوازی است. میگوید اگر کار نکنی حق زندگی نداری و اگر کار نکنی باید خجالت بکشی، اما این را نمیگوید که من هستم که جلوی کار کردن تو را گرفته‌ام. همانطور که رضا مقدم گفت، ابزار تولید آنجاست، زمین و وسائل تولید و غیره هم هست. علت اینکه من نمیتوانم با آن کار بکنم اینست که مال یک کسی است. اگر مال کس خاصی نباشد خوب منم میروم آنجا با عده‌ای که مشغول کارند کار

میکنم. میگویم منم آمدم کمک. حالا میتوانید کمی کمتر کار کنید و بیشتر استراحت کنید. طرف کنترل و انحصار ابزار تولید را دارد و من با دست خالی نمیتوانم کار کنم. اگر ماشین آلات، زمین و تجهیزات که بشر با آنها کار انجام میدهد زیر کنترل جمعی مردم و در اختیار جامعه باشد خوب منم میروم به عده‌ای که دارند با آن کار میکنند میپیوندم.

مصطفی صابر: خیلی متشکر. منتهی ممکن است یک استدلال دیگر هنوز بکنند و بگویند خود کارگران و کمونیست‌ها بالاخره اگر سر کار بیایند میگویند همه باید کار بکنند. بورژوا ممکن است بگوید که من برای اینکه همه کار بکنند این مکانیسم را میگذارم که آدم بیکار زندگی‌اش بدتر از شاغل باشد. حتی در کشورهای اروپایی هم که میگوئید کارگران بیمه بیکاری را گرفته‌اند همین وضع هست. یعنی بیمه بیکاری خیلی کمتر از مزد معمول است و شرایط گرفتن آن سخت است. در مقابل این چه میگوئید؟

متصور حکمت: ببینید، اولاً بورژوا نمیگوید همه باید کار بکنند. میگوید همه باید برای سرمایه کار بکنند آنهم بشرطی که من بخواهم به آنها کار بدهم. همه بیکارانی که ما در طول این بحثها از آنها صحبت کردیم دارند کار میکنند. کسی که خانه‌داری میکند و از بچه خودش مراقبت میکند و کسی که بدرد کس دیگری میرسد بهر حال دارد صبح تا شب کار مفید انجام میدهد. اما کاری که سرمایه به آن میگوید کار، آن کاری است که به سود سرمایه اضافه بکند. یکی از اساسی‌ترین خصوصیات یک جامعه سوسیالیستی این است که کار مفید انسانها را به رسمیت میشناسد، بعنوان کار اجتماعی، کاری که به جامعه خیر میرساند. بحث 'همه باید کار بکنند' سوسیالیستها بحثی در مورد بیکارهای جامعه است. کسانی که به اعتبار چنگ انداختن روی وسائل تولید و دارایی‌های جامعه و منحصر کردن آنها بخودشان دارند زندگی میکنند. حال این وسائل میتواند پول باشد، ماشین آلات باشد، زمین باشد و غیره. اینها را به تملک خودش در آورده و بر مبنای مالکیت و کنترل این وسائل بخشی از

تولید را بخودش اختصاص میدهد. جامعه کمونیستی جامعه‌ای است که کارفرما و ارباب کارکن و کشیش و آخوند و ارتشی و بیکاره بطور کلی ندارد. هرکسی باید بیاید و در ساختن جامعه شرکت بکند. یک مساله دیگر بر سر خود مقوله کار است. بورژوازی اسم خلاقیت را میگذارد کار برای اینکه در واقع آن را تبدیل کرده به صرف انرژی برای ایجاد چیزی که نسبت به خود آدم تولید کننده بیگانه و از او جداست. کار کردن شده صرف انرژی برای کس دیگر. اگر بشر امروز تمدنی دارد برای این است که قدرت خلاقیت خود را بروز داده است. درست است که جامعه سرمایه‌داری و بورژوازی میاید و هرچند بشکلی ناقص و مسخ شده، بهرحال بخشی از خلاقیت انسانها را سازمان میدهد. اما خود این نشان میدهد که اگر واقعا جامعه سرمایه‌داری نباشد بشر چه توانایی عظیمی برای متحول کردن زندگی خودش دارد. جامعه سوسیالیستی تماما برسر ربط دادن توانایی‌ها و خلاقیت‌های انسانها به هم است به نحوی که نیازهای انسانها برآورده بشود. فکر نمیکنم دیگر آنجا به آن بگوئیم "کار". نمیگوئیم فلانی آمد "کار" کرد. به این معنی که یک کاری را مدام انجام داد تا ساعت معینی فرا رسید و وقت کارش تمام شد. در جامعه کمونیستی بلند میشود میرود یک کار مفیدی انجام میدهد، در رشته‌های مختلف فعالیت بشری شرکت میکند. فکر میکنم فعالیت کلمه بهتری است. انسانها فعالیت میکنند تا زندگی و امکانات بیشتری در اختیار انسان باشد و از زندگی مادی و معنوی بهتری برخوردار باشد. کسی برای کسی کار نمیکند که در ازاء آن مزد بگیرد. بیمه بیکاری بحث کارگر است در جامعه سرمایه‌داری. در جامعه کمونیستی هرکس به صرف اینکه عضوی از جامعه است و حتما بنا به ذات انسانی‌اش میخواهد برای امر مفیدی فعالیت بکند، تامین است. جامعه سرمایه‌داری آمده و تامین شدن من و شما را به این گره زده است که آیا برای سرمایه کار میکنیم یا نه. ما هم در مقابل این یک ابزار دفاعی برای خودمان ساخته‌ایم. ما میگوئیم من نمیدانم تو به من کار میدهی یا نه. من نمیدانم کاری که تو به من میدهی میتوانم انجام بدهم یا نه. بنابراین بهر دلیلی، چه کاری نباشد و چه من بتوانم آن کار را انجام بدهم،

من که در آدم بودن خودم تجدید نظر نمیکنم. من که نمیتوانم سرم را بگذارم بهیرم. من آدمم و اینجا ایستاده‌ام بنابراین باید تامین باشم. این ابزار دفاعی کارگر در جامعه سرمایه‌داری است و نه حکمتی که کارگر جامعه خودش را روی آن بنا میکند.

رضا مقدم: بنظر من اینکه کارگران خواهان بیمه بیکاری برای همه افرادی هستند که آماده به‌کاراند از مساله کار کردن افراد استخراج نمیشود. بلکه این نشان دهنده حرمتی است که کارگران برای بشر قائلند. هرکسی که بعنوان یک انسان در جامعه متولد میشود باید تامین باشد. مسکنش، پوشاکش، خوراکش، و آن حداقل رفاهی که جامعه میتواند در اختیارش بگذارد. صرفنظر از اینکه کار میکند یا نه، میتواند کار کند یا نه. الان که در جامعه سرمایه‌داری داریم صحبت میکنیم این مساله عمدتا پرمیگردد به کارگران و زحمتکشان. اما در جامعه سوسیالیستی کارگرانی که به قدرت رسیده‌اند خودشان قبلا به‌رحال کار میکردند و اتفاقا همیشه از فشار کار هم میتالیده‌اند. اینجا بحث اینست که بیکارها و ادار به کار بشوند. تمام آن کسانی که اینجا صحبتشان شد. بیکارهایی که الان سروران این جامعه‌اند.

حمید تقوایی: من میخوام به این سوالی که از رفا کردید از یک زاویه دیگر هم جواب بدم. قبل از مساله بیمه بیکاری خود مساله بیکاری مطرح است. خواست بیمه بیکاری بدلیل وجود بیکاری مطرح میشود. خوب خود این پدیده بیکاری چیست. این پدیده‌ای است که مشخصا عارضه و زائده نظامی است که برقرار است یعنی نظام سرمایه‌داری. بحث این است که انسانی که در یک جامعه سرمایه‌داری بدنیا میاید و میخواهد در زندگی اجتماعی و بهبود زندگی خودش و بقیه شرکت کند با این روبرو میشود که ابزار و تکنیک تولید پیشرفته هست، مواد خام و تمام امکانات تولیدی وجود دارد، نیازهای جامعه بشری هم معلوم است، که رضا مقدم گفت مسکن ندارند و بخش اعظم آن جامعه از ابتدائی‌ترین امکانات رفاهی جامعه محرومند، تمام اینها وجود

دارد و با اینحال بیکاری هم هست. چرا اینطور است؟ چرا در شرایطی که با منطق ساده انسانی میشود دید که همه چیز آماده است عده زیادی نمیتوانند کار کنند؟ برای اینکه سرمایه بر این جامعه حاکم است. برای اینکه آن تعدادی را به کار میکشد و به آنها میگوید کارگر که حداکثر سودش تا همین بشود. اساس مساله همین است. بنابراین ما با عارضه بیکاری روبرو هستیم و در جواب بیکاری میگوئیم بیمه بیکاری. این حالت با این واقعیت که در جامعه سوسیالیستی وقتی کارگران قدرت را بگیرند میگویند همه باید کار کنند فرقی اینجاست که در این جامعه سرمایه‌داری یک عده بیکارهایی را هم دارید که به آنها نمیگوئید بیکار. چون از صدقه سر همان عده کارگری که دارند کار میکنند امرشان میگذرد. سرمایه‌داران را دارید، دستگاه عریض و طویل بوروکراسی را دارید، ارتش را دارید و روحانیت را دارید و غیره و غیره. در جامعه سوسیالیستی بحث سر اینست که تمام اینها باید کار کنند و بیکاری معنی ندارد و بیکاری معنی ندارد و بحث بیمه بیکاری و غیره آنجا دیگر مورد ندارد چون خود مساله از پایه حل شده است. این نوع استدلالها که گفتید به این ترتیب کاملاً پوچ و بی ارزش است و اگر بورژوازی اینها را مطرح کند حکم محکومیت خودش را صادر کرده است.

ناصر جاوید: راستش اگر کسی به من بگوید که در جامعه سوسیالیستی کارگران میخواهند همه را بکار بکشند، من میگویم نه همه را میخواهند به تفریح بکشند. آخر تفکیک کار و تفریح از جامعه‌ای درآمده که سهم یک عده، یعنی کارگران، کار کردن و جان کندن شده و سهم یک عده دیگر تفریح کردن. اما برای بشر اگر از این مناسبات جدایش کنیم اینطور نیست. من اگر دارم در خانه‌ام نقاشی میکنم و یا چیزی به بچه‌ام یاد میدهم دارم تفریح میکنم. اینرا به حساب کار نمیگذارم. اما چون سرمایه‌دار کار کردن را اینطور فهمیده که یک عده جان بکنند و خود او پرود تفریح بکند، تفریح برایش یک چیزی ضد بشری و مجزا از کار است و کار هم یک کار اجباری و جان کندن است. ما میخواهیم همین را عوض کنیم دیگر. ما میخواهیم کار یک امر آزادانه، مملو

از آفرینش، و داوطلبانه باشد که همه مشغول آن هستند و جامعه آن را سازمان میدهد. من فکر میکنم این استدلال خیلی بوج است. اگر بگویند کمونیست ها میخواهند همه را بکار بکشند مهگویم نخیر اگر از زاویه دیگری نگاه کنی میبینی که میخواهند همه را به تفریح بکشانند. طوری که همه زندگی و خلاقیت خودشان را داشته باشند. بنظر من استدلالی که مثال زدید تماما از اخلاقیات آدمهای بیکاره و ظالمی که بر دوش کار عده دیگری دارند تفریح میکنند بر میاید.

منصور حکمت: تمام تحقیر بیکاری و بیمه بیکاری در جامعه سرمایه‌داری برای تاثیرش بر کارگر شاغل صورت میگیرد. چون اگر یک بخش تحقیر شده طبقه کارگر وجود نداشته باشد که با حداقل معاش سر میکند، طبقه کارگر با حرمت و قدرت دیگری در جامعه ابراز وجود میکند. چه در عرصه اقتصادی و چه در عرصه سیاسی. اما در جامعه یک دخمه‌ای درست کرده‌اند و بیکاران را در آن میاندازند، یا همه تحقیر و بیحقوقی‌ای که هست، و همیشه این تهدید را بالای سر کارگر شاغل نگه میدارند که اگر تکان بخوری، و "وظایف محوله" را انجام ندهی به آن دخمه سقوط میکنی. بالاخره بیکاران زنده هستند دیگر. پس دارند به نحوی تامین میشوند. سهمی از کل تولید اجتماعی بهرحال صرف زنده نگهداشتن بیکاران میشود. اما جامعه بورژوازی میکوشد تضمین کند که این با بیحرمتی و بی شخصیتی کارگران بیکار همراه باشد. موقعی که شما میروید بیمه بیکاری بگیرید، آن کسی که آنجا نشسته یک فرمی را جلویت پرت میکند و طوری نگاه میکند و از بالا برخورد میکند که گوئی کارگری که اینطرف گیشه نشسته آدم پائینی است و ایشان دارد منت سرش میگذارد. در تمام مراودات اجتماعی با بیکار بودن مثل یک ننگ برخورد میکنند. روزنامه‌های متعدد هر روزه تصویری بی شخصیت از آدم بیکار میسازند. و خیلی کم است آن روحیه و برخوردی در میان کارگران که بگوید من بیکار نیستم، بلکه جامعه تو است که نمیتواند کاری به من بدهد. این جامعه تو است که عاجزتر از آن است که حتی انسانی را که میخواهد خلاقیت خود را در خدمت جامعه بکار

بیاندازد سازمان بدهد و کار مفیدی به او بدهد. تمام خفتی که داری به من بیکار میدهی خفتی است که جامعه خودت، جامعه بورژوازی، باید بکشد. من فکر میکنم به این معنی نه فقط بالا بردن سطح بیمه بیکاری و نزدیک کردنش به دستمزدهای واقعی کارگر در همان سطح شغلی که هست، برای خود بیکاران لازم است، بلکه برای کل طبقه کارگر حیاتی است. اگر این تامین نشود، مادام که زنان و اقلیت های نژادی بخشهای تحقیر شده میماند و بنظر من این در مناسبات کارگر و بورژوا و حتی در مبارزه شاغلین تاثیرات اساسی میگذارد.

مصطفی صابر: کاملاً همینطور است که میگوئید. من فقط یک نکته را یادآوری کنم. چند وقت پیش رفسنجانی در یکی از صحبتهایش گفت که آنچه هست بیکاری است و نه بیکاری. چون کار هست. چطور کارگران افغانی میتوانند بروند کار گیر بیاورند ولی باقی نمیتوانند. دقیقاً مصداق همین صحبت شما بود در مورد مشخص ایران که چطور با کار وحشتناکی که از کارگر افغانی میکشند و مزد نازلی که به او میدهند در عین حال با بیکاری وسیعی که وجود دارد آنها هر روز از تریبون نماز جمعه و مجلس شان به کارگر بیکار میگویند که بیکاره هستی. بنابراین میخواستم تاکید کنم که مطالبه بیمه بیکاری از این لحاظ هم که شما گفتید مساله تعیین کننده ای برای کارگران است.

متصور حکمت: حمید تقوایی قبلاً گفت و منم تکرار میکنم که هر کارگر سوسیالیستی باید دقت کند و مدام توضیح بدهد که بیکاری پدیده ای تصادفی نیست. تقصیر هیچ فردی نیست. این یک مکانیسم اقتصادی جامعه سرمایه داری است. سرمایه داری به یک ارتش ذخیره بیکاران احتیاج دارد و این ارتش بیکاران را هم بطور طبیعی در جریان انباشت سرمایه و رشد سرمایه داری مدام بوجود میآورد. همیشه درصد معینی از کارگران در جامعه سرمایه داری بیکار نگهداشته میشوند و علتش هم کاملاً از نظر اقتصادی قابل توضیح است و سوسیالیستها مداوماً این را توضیح داده اند. من فکر میکنم

کارگر باید به خصوص به این بحث مسلط باشد. اینکه علت بیکاری نوع جامعه‌ای است که برپا کرده‌اند و این جامعه را باید تغییر داد.

مصطفی صایر: اجازه بدهید بحث بیمه بیکاری را در سطح مشخص تری دنبال کنیم. ایرج آذرین، شما فکر می‌کنید اقتصاد ایران در این مقطع کشش دارد که بیمه بیکاری را که ما مطالبه می‌کنیم بدهد؟ اینکه می‌گویند نداریم و بار مالی دارد تا چه حد درست است؟

ایرج آذرین: وقتی می‌گویند "با وضع اقتصادی فعلی بار مالی دارد" باید دید اینها چه معنای می‌دهد. این مقولات یعنی چه. از اول این نشست ما بر این تاکید کردیم که این قانون کار را یک رژیم نوشته‌است که نه فقط حامی سرمایه‌داران است و ضامن تضمین سود سرمایه، بلکه خودش بزرگترین سرمایه‌دار در این کشور است. بنابراین وقتی می‌آید و به شما می‌گوید که اگر این خرج را متقبل بشوم برایم ضرر دارد، یعنی اینکه می‌گوید من از سودم باید کم بگذارم. بنابراین مقولات بار مالی و وضع اقتصادی و غیره به یک نظام معین، یعنی سرمایه‌داری، و به یک رژیم مدافع الگوهای خاصی از سرمایه‌داری بر می‌گردد. بنابراین اینها باید به این جواب بدهند: آیا می‌تواند این جامعه را تامین کند و یا اینکه جوازش به جامعه این است که من مسئولیتی ندارم در مقابل زندگی مردم مسئول نیستم. که در اینصورت شرط دولت بودنش را از دست داده‌است. بهرحال دولت پورژوایی همیشه این ادعا را کرده که من نماینده و حافظ جامعه هستم و یک وظایفی در قبال جامعه برعهده دارم. این ادعا همانطور که سوسیالیستها همیشه گفته‌اند ادعای دروغی بوده است. سوسیالیستها این را افشاء کرده‌اند که دولتها دولت طبقات هستند و در این مورد دولت طبقه سرمایه‌دار هستند. اگر این دولت بیاید بگوید که من مسئولیت جامعه را ندارم، در اینصورت بهتر است کنار بروم. من می‌گویم بله، با همین وضع اقتصاد ایران، یعنی با همین نیروهای تولیدی و جمعیت آماده به کاری که در ایران هست، با این امکانات اقتصادی میشود تولید و

اقتصاد در این جامعه را طوری سازمان داد که همه مردم بهتر زندگی کنند و از استعدادهای مردم استفاده بشود و بر فرض هم اگر در این جامعه کسانی بودند که جامعه نتوانست به آنها کار بدهد زندگی شان را جامعه بخوبی تامین کند. میشود با عدد و رقم نشان داد که ثروتی که در جامعه ایران هست تکافوی زندگی این جامعه را در سطح خیلی بالاتری برای کارگر و زحمتکش پراحتی میکند. بنابراین بحث بار مالی نه ناظر به امکانات مالی جامعه بطور کلی، بلکه ناظر به این است که این امکانات اقتصادی را در راه تولید سود و همه ملحقاتی که برای تولید سود لازم است - و در راس همه دولت عریض و طویل سرکوبگر و خرافه پراکن - احتیاج دارند.

منصور حکمت: در چهارچوب همین اقتصاد موجود اگر کسی بگوید نداریم بدهیم من جواب میدهم شما دفاتر حسابتان را قایم میکنید و یواشکی به آن نگاه میکنید و بعد به ما میگوئید نداریم بدهیم؟ خوب دفاترتان را بیاورید ببینیم. چقدر خرج جنگ کردید؟ چقدر خرج نهادها و بنیادهای مختلفی میکنید که مردم را کنترل میکنند؟ چقدر دائما دارید خرج ارتش میکنید؟ چقدر دارید سود میبرید؟ اینها را بگوئید تا ما ببینیم میتوانید بیمه بیکاری بدهید یا نه. شما دفتر حسابتان را نشان مردم نمیدهید. مردم ناگهان میبینند که فلاتقدر میلیارد دلاری که در بازار ریخته شد چند روزه خریدند و رفت. این پولها از کجا آمد؟ دولت و بازار را بتکانید ببینید چقدر پول روی زمین میریزد. بنظر من معلوم است که میشود بیمه بیکاری را با همین اقتصاد داد. فقط یک مبلغ ۳۵۰ میلیارد دلار یک فقره از خسارتهای ایشان در طول جنگ بوده. خوب اموال مردم است که دود شده و هوا رفته. ثانیاً وقتی میگویند نمیتوانیم بدهیم جواب کارگر هم اینست که من میتوانم بدهم. یک روز نماینده کارگر و نماینده سرمایه دار که دولت باشد بروند در تلویزیون و هرکدام فقط یک جمله بگویند. دولت بگوید مردم این میگوید اینقدر باید بیمه بیکاری داد و من نمیتوانم بدهم. نماینده کارگر هم بگوید مردم ما کارگران میتوانیم بدهیم. فردایش انتخابات بگذارند. کارگر پای این تعهدش می ایستد و بیمه بیکاری را

میدهد. امتحانش بنا بر این مجانی است.

مصطفی صاپر: رضا مقدم، شوراهاى اسلامى دنهال این هستند که قانون بیمه بیکارى را بعد از مدت سه سالى که گذشته و موعدهش تمام شده دوباره بصورت قانون درپیاورند و کلی هم در این مورد تبلیغات میکنند. شما در این مورد چه میگوئید؟

رضا مقدم: این یک قانون موقت بود برای ارزاتر تمام کردن بیکارسازى ها. این را قبلا هم توضیح داده‌ایم. و تمام استدلالاتی که در مجلس در دفاع از آن قانون شد در این جهت بود که به سرمایه‌داران نشان بدهند که اگر به کارگران خسارت اخراج بدهید پول زیادتری باید پردازید تا اینکه این قانون را تصویب کنید. این یک مصوبه موقت بود و بنظر من اصلا نباید از آن بعنوان بیمه بیکارى اسم برد. در این کشوری که خودشان، تازه بدون محاسبه زنان، میگویند ۶ - ۵ میلیون بیکار وجود دارد، این مقررات فقط شامل ۱۰ تا ۱۵ هزار نفر میشد. این را خودشان گفتند. بنابراین این را اصلا نباید به حساب آورد و نباید بعنوان بیمه بیکارى قبول کرد. در این ماده مشخص در این لایحه کار هم هیچ چیز تحت عنوان بیمه بیکارى نیست.

مصطفی صاپر: یک نکته‌ای که از لحاظ عملی برای جنبش کارگری ایران مطرح شده مساله خسارت اخراج و بیمه بیکارى است. در قانون به اصطلاح بیمه بیکارى جمهوری اسلامى هم گفته شده که کسی که خسارت اخراج گرفته دیگر حتى شامل این قانون دست و پا شکسته هم نمیشود. سوال من اینست که خسارت اخراج و بیمه بیکارى چه ارتباطی بهم دارند و در مقابل این استدلال که گفتم کارگران چه باید بگویند؟ ناصر جاوید.

ناصر جاوید: راستش در شرایط وجود یک قانون کار کارگری فکر میکنم دیگر خسارت اخراج جایی ندارد. چون فرض ما اینست که اگر کارگر بیکار بشود

معادل دستمزد قبلی‌اش بیمه بیکاری میگیرد و اینجا دیگر خسارت اخراج خیلی کمتر خواهد بود و یا اصلا مورد پیدا نمیکنند. اما این یک موضوع عملی و خیلی جدی در جنبش کارگری امروز است. چون بدلیل اینکه هیچ بیمه بیکاری و هیچ نوع سیستم بیمه‌ها در این جامعه وجود نداشته‌است، گرفتن خسارت اخراج به مساله مرگ و زندگی برای کارگر تبدیل میشود. بهرحال باید برای مدتی که اصلا معلوم نیست چقدر طول میکشد زندگی‌اش را اداره کند تا شغلی گیرش بیاید. من فکر میکنم، همانطور که در عمل هم در دوره قبل دیدیم، گرفتن خسارت اخراج خیلی وقتها برای کارگران مقدم میشد بر اینکه پرونده بیمه بیکاری بخواهند و به مبارزه برای بیمه بیکاری بپیوندند. این در آن دوره از نظر منافع خودشان مشروع بود، اما فکر میکنم خود جنبش کارگری نباید اینها را آلترناتیو قرار بدهد و چیزی که جدی تر باید برایش مبارزه کند مساله بیمه بیکاری است.

مصطفی صاپرو: این مساله‌ای است که مشخصا برای کارگران ایران ناسیونال پیش آمد. و خسارت اخراج چیزی بود که آنها گرفتند و در واقع مساله اینطور شد که با خسارت اخراجی که رویهمرفته بهرحال پولی میشد توانستند کارگران را بیکار بکنند و مقاومت کارگران را در هم بشکنند و بیکارسازیها را عملی بکنند. بهرحال اینجا این سوال بطور واقعی پیش میاید که بایستیم و بگوئیم بیمه بیکاری و یا حفظ اشتغال و یا اینکه خسارت اخراج را بگیریم و دنبال این برویم که با این پول دردی را درمان کنیم. کلا آیا کارگران باید خسارت اخراج و بیمه بیکاری را با هم بخواهند و یا اینکه اساسا مبارزه‌شان را روی بیمه بیکاری متمرکز بکنند.

رضا مقدم: قبلا صحبت کردیم که اخراج باید کلا ممنوع باشد. اول این را باید بگویم که مساله بیکارسازی‌هایی که بعد از سال ۶۵ بوجود آمد در این نسل کارگران و جنبش کارگری ایران تجربه اول چنین بیکارسازی‌های عظیمی بود و بنابراین تجربه آنچنانی‌ای در جنبش کارگری و آمادگی برخورد با آن وجود

نداشت. فکر میکنم آنجا کارگران تصمیمات آنی‌ای گرفتند. یک عده خسارت اخراج گرفتند و عده‌ای هم مقاومت کردند و گفتند حاضر نیستیم بهیچ شکلی اخراج بشویم. من فکر میکنم در آن شرایط گرفتن خسارت اخراج توسط کارگرانی که اینکار را کردند درست بود. بهرحال داشتند کارشان را از دست میداند و بیمه بیکاری‌ای وجود نداشت. اگر بیمه بیکاری بود فکر میکنم باید خسارت اخراج کمتری میگرفتند. ولی وقتی بیمه بیکاری نبود درست بود که خسارت اخراج را میگرفتند.

شہلا دانشفر: من هم یک نکته‌ای داشتم. رضا مقدم اشاره کرد که در چه شرایطی بود که این بیکارسازی‌ها انجام شد. ولی یک مسالہ‌ای که در مقابل بیکارسازی‌ها هست مقاومت‌هایی است که در دفاع از حفظ اشتغال و تن ندادن به بیکارسازی صورت میگیرد. من فکر میکنم تمام کارگرانی که خسارت اخراج گرفتند الان خواهان بیمه بیکاری باشند. چیزی که این قانون نفی میکند و میگوید کسانی که خسارت اخراج گرفته‌اند دیگر شامل این قانون نمیشوند. خود آن کارگر هم الان فکر میکند چون آن خسارت را گرفته است دنبال کارش رفته است و پای این قانون بیمه بیکاری نمیاید. کارگران بعنوان یک خواست عمومی خواست بیمه بیکاری را دارند. اما نمونہ مورد بحث شما جدا از این مسالہ است. فکر میکنم همه کارگران باید خواهان بیمه بیکاری باشند.